

# تفکرات فلسفی اعلیحضرت و اعتبار آن

## «من با عقلم کار میکنم...»

### (۷)

امیرفیض - حقوقدان

پس از نقد بیان اعلیحضرت دایر به اینکه «برای من فرق نمیکند که طرفداران من یک نفر باشد یا ۷۰ میلیون نفر من طرفدار اصول هستم» (در تحریر قسمت ششم)

توجهی به بنده رسید که لازم شد بار دیگر به اصل مصاحبه (بیان) با اعلیحضرت رجوع شود، زیرا توجه دهنده معتقد بود که نقدی که متوجه «من طرفدار اصول هستم» از جامعیت لازم برخوردار نیست، لذا با درخواست از جاوید ایران برای ارسال مصاحبه مزبور، تحریر این یادداشت ضرور گشت.

### ایراد به نقد وارد است

پس از آنکه آن قسمت از مصاحبه را دگر باره شنیدم، معلوم شد که بعد از آنکه اعلیحضرت فصل مشبهی از مطالبی که کم و بیش میتوان گفت که با طرفداری از اصول سروکار نداشته بیان داشته اند، یکبار در آخرین قسمت بیاناتشان میفرمایند «من با عقلم کار میکنم نه با احساساتم».

شاید مسئله جایگزین شدن عقل با اصول، ظاهراً زیاد مهم نباشد و در گفتگوهای معمول، چنین استفاده های ناموزونی از کلمات چندان غیر معمول نیست؛ ولی برداشتی که در قسمت ششم تحریر، از توجه و رعایت اصول از جانب اعلیحضرت بصورت نویدی امید بخش ظاهر شده بود، و از آن به عنوان برجسته ترین کلمات یاد گردید و ربط دادن آن عبارت، به سوگند وفاداری به اصول قانون اساسی، اقتضای آنرا دارد که برای جلوگیری از رسوب بی دقتی در نقد مطلب مختصری به بیان «من با عقلم کار میکنم نه با احساس» پرداخته شود.

### عقل با اصول

آیا عقل همان اصول است؟ البته که خیر. اصول، عقول پخته شده جامعه است؛ و وقتی اصول هست عقل قوه وجودی در مقابل اصول ندارد. افراد در مسائل شخصی که در قالب اصول قانون و یا شرع جاسازی نشده باشد میتوانند از عقل استفاده کنند و یا آنرا بر احساس مقدم شمارند ولی در مسائلی که با حقوق مردم سروکار دارد عقل تحت الشعاع اصول است و نمیشود گفت چون عقل اجازه تمکین به اصول را نمیدهد پس بنده با عقلم کار میکنم. ظرفیت عقل، مقابل بی ظرفیتی احساس و هوس است ناصر خسرو بیتی دارد که در واقع تانید و تفسیر بیانات فلسفی اعلیحضرت در رابطه با عقل است میگوید:

دور هربیش تو ایستاده اند کز ایشان یکی عقل است و دیگر هواست

یعنی مقابل ظرفیت عقل، هوا و هوس و احساسات است نه اصول.

## برداشت این تحریر

برداشت این تحریر براین منوال است که مقصود اعلیحضرت از دعوت عقل در این مقوله درمقابله با اصول نیست بلکه درمقابله با احساس است؛ یعنی مواردی که اصول را بر آن حاکمیتی نیست و اگر بیانات اعلیحضرت قدری ادامه میافت این سوء تعبیر باقی نمیماند.

## ایراد وارده بر برداشت تحریر

ایراد متوجه برداشت بالا میتواند این باشد؛ درشرائط کنونی که متأسفانه اعلیحضرت علی الظاهر به قانون اساسی مشروطیت تمکینی نشان نمیدهند، نمیتوان تفسیر تحریر را قبول داشت و به عبارت دیگر در نبود اصول قانون اساسی مشروطیت لابد از قبول عقل خواهیم بود. (پایان)

## آثار قبول اصول

مسئله قابل توجه در این ماجرا این است که وقتی کسی در موضوعی اصول را پذیرفت دیگر نمیتواند بعد از این پذیرفتن، مسئله عقل خود را مرجع سازد، این امر علاوه بر آنکه انکار بعد از اقرار است و مسموع نیست، اساساً ضایع و بی اعتبارکننده صاحب بیان است.

اعلیحضرت علاوه بر سوگند نهم آبان سال ۱۳۵۹ ده ها بار در عبارات محکم وقاطع تبعیت خود را از قانون اساسی مشروطیت (اصول) اعلام فرموده اند و آخرین بار در همین مصاحبه با آقای بیژن فرهودی التفات خاص خودشان را باز به اصول قانون اساسی اعلام کرده اند؛ آنهم در حدی که اگر ۷۰ میلیون تن چیزی غیر اصولی گفته باشند اعلیحضرت همچنان در سنگردفاع از اصول باقی خواهند بود.

التفات قبول اصول از جانب اعلیحضرت احترام به حق حاکمیت ملی، هم‌رنگ جماعت شدن است عظمت آن در حدی است که نمیتوان عقل را جانشین آن ساخت بنابراین این تحریر عقیده دارد که تفکرات احتمالی اعلیحضرت مبنی بر رجحان عقل بر اصول کاملاً بی اعتبار است.

این تحریر امید و اراست اعلیحضرت در فرصتی علاقمند شوند درباره سوء تعبیر در بیاناتشان هدایت هائی بفرمایند.

## تنها سلاح فلسفی مبارزه

ایرانیان برای پیروزی علیه جمهوری اسلامی غاصب ایران، سلاحی جز اصول که همان اصول قانون اساسی مشروطیت است ندارند.

اصول قانون اساسی مشروطیت واجد اقتدار مادی و معنوی است که به اعتباراتی که مورد احترام عامه است، در مقام اصول شناخته شده، اصول در اینجا به معنای اصل و ریشه است که هر چه هست و نیست حتی عقل تحت الشعاع آن (اصول) قرار گرفته است.

محدوده عمل اصول متوجه میلیونها میلیون ایرانی است، اصول، پشتوانه ترقیات و تامین آزادیها و استقلال و رفاه ملت است. اصول (قانون اساسی مشروطه) ۷۰ سال سابقه اجرایی منور داشته، ولی

دائرة عمل عقل، محدود به صاحب عقل است؛ آنهم اگر عقلش درست کاربکند و تحت الشعاع تبلیغات و اوهمات قرار نگیرد.

{نمونه و تصویر ناشگون رجحان احساسات بر عقل، همان است که برخی ایرانیان از جمله علیرضا نوریزاده تصویر خمینی را در ماه به گروهی از ایرانیان در خیابان نادری مقابل کافه نادری نشان میداد (شاهد نویسنده این تحریر)-}

## واما بعد

بنوشته هگل فیلسوف آلمانی «ایرانیان با بت پرستی دشمن بودند، و به همین دلیل نیایشگاه های یونانیان را خراب میکردند، اگرچه ایرانیان به پیروان ادیان احترام میگذاشتند ولی چون یونانیان برای خدا نمود این جهانی ساخته بودند با آن مخالفت میکردند». (پایان)

امروزه مردم ایران غرق در فرهنگ مذهبی بت پرستی و فرد پرستی است، نمونه سردستی آنرا میتوان در هزاران امامزاده یافت و میتوان گفت هیچ قومی در جهان در حدی که مردم ایران گرفتار مرده پرستی هستند نمیباشند. این در حالی است که اسلام عمل آنها را نهی و پیروان آنها که شیعیان نامیده میشوند رافضی مینامد. **اتفاقا این سبجیه و عادت زشت تحمیلی اعراب به ایرانیان در قاعده سکولاریسم نه تنهادست نخورده باقی میماند که پرورش هم خواهد یافت.**

عقل که به معنای توانایی انسان برای تشخیص است بایک تعریف ثابت و نوع مشخص همراه نیست؛ شعرا مانند غزالی و مولوی و فلاسفه مانند دکارت، کانت و افلاطون برای عقل انواع خاصی قائل شده اند.

گروهی اصلا منکر نیازی به عقل هستند؛

زهوشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد بزن بر طبل بیعاری که آنهم عالمی دارد

مقصود از این اشارات این است که عقل از نظر نوع و کیفیت یک مبنای ثابت و شناخته شده نیست که بتواند جایگزین اصول شود، جامعه سیاسی و حقوقی روی پهنه های ثابت و محکم و تعریف شده قانونی قابل دوام است نه عقل که هر عقلی ساز خودش را میزند.

**عقل نسبی است و اصول، باطنی مراحل نسبیت به مرحله اصولی بودن رسیده است (معمولا آدم های بی عقل، کم عقلی را همگانی میدانند، مانند شیخ حسن روحانی که همین دیروز گفت: <مردم کم عقلند>.)**

## بت پرستی و فردگرایی و.....

فصلی از بیانات اعلیحضرت در مذمت از بت سازی، فردگرایی و جایگزینی آن با **محورگرایی** است.

## اعتراف تحریر

اعتراف میکنم که برای درک معانی فرد گرایی و **محورگرایی** سرگردان شدم و به هر ماخدی که رجوع کردم کسب موافقی نداشتم و اساسا نتوانستم از **واژه محورگرایی** چیز قابلی بیاموزم فلسفه انسان گرایی را یافتم ولی محورگرایی را خیر.

## سخن برسبیل مستمع گوی اگرخواهی که دارد با تومیلی

آیامردم ایران ازواژه های مورد استفاده اعلیحضرت درک معنا میکنند؟ بنده تصورنمیکنم.

در حالیکه اعلیحضرت میفرمایند: «مردم ایران بدنبال این حرفها که ما هستیم نیستند ومنتظرند که کی میآید وآنهارا نجات میدهد» چه نیازی به این واژه های گیج کننده دارند.

### قانون اساسی مشروطیت و فردستی

همانطور که درجوامع دینی، اصول دین وکتاب آسمانی نسخه اصلی وکلام غیرقابل تعدی به آن شناخته میشود همانطور هم درجوامع دمکراتیکی قانون اساسی کشور اصول مورد قبول عامه را تعریف کرده وطرف تعهد همه ایرانیان قرارگرفته است.

آیا در قانون اساسی مشروطیت که پلاتفرم (سکوی) مبارزه ایرانیان علیه جمهوری اسلامی وپایگاه اعتباری شخص اعلیحضرت است ذره ای روحیه بت پرستی وبت سازی و فردگرایی وجود دارد؟ البته که خیر.... بنابراین طرح مسائلی فلسفی چه سودی برای مبارزه امروز ما دارد؟ این صحبتها ناشی از افکارفلسفی است؛ تفکرات فلسفی هم درمیدانی لایتناهی آزادی پرواز دارد؛ درمیدان مبارزه واقعیت های عینی واصول مورد باورکارسازاست نه اوهامات.

درجوامع سیاسی علیرغم وجود شخصیت های آگاه وفیلسوفان متبحر ونیز توده های وسیع مردم عامی همگی بدون استثناء از شاه تاگدا تسلیم و وفاداری به اصول قانون اساسی هستند ودراین بین تنها کسی که به حراست وپاسداری ازقانون اساسی متعهد شده شخص شاه است بنابراین همانطور که اعلیحضرت فرموده اند:

«وظیفه من و وظیفه هرایرانی است که ازقانون اساسی اطاعت کند؛ ولی من بعنوان پادشاه قانونی نقش مهمتری دارم و آن دفاع از آن قانون است»

(۲۰ اسفند ماه سال ۶۲ - سنگر ۱۹۶)

تصور نمیشود با موقعیتی که شخص اعلیحضرت برای خودشان درحفظ اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی قائل شده اند تفکرات فلسفی ایشان مقام ارجمندی داشته باشد.

### فردگرایی یا رهبرگرایی

فرد گرانی به معنای واقعی وفلسفی آن که برتری فرد وحقوق آن برجامعه است درفرهنگ ما ایرانیان محلی از اعراب ندارد واگرمعنای تحت الفظی آنرا بگیریم یعنی گرایش به فرد، سابقه چنین موردی راهم تنها در اشعارعاشقانه شاعرانه میتوان یافت و اساسا جامعه ایرانی تک روست در حدی که به همنوعان خودش هم التفات همکاری وهماهنگی وگرایش کارهای اجتماعی را ندارد.

### گرایش به رهبری

برعکس حالت فقیرانه فردگرایی، جامعه ایرانی وفرهنگ آن رهبرگراست و تا رهبر نباشد هیچ کار عمده ای انجام نمیشود؛ درفرهنگ ما ایرانیان رهبری هم ازحقوق شاه است؛ بتاریخ ناظر شوید هر

وقت ایرانی رهبری قادر و وارسته داشته است آسایش و امنیت و کارهم داشته است و هروقت آن رهبر را نداشته هیچ چیز نداشته است.

انتظارمردم از رهبری توصیف ناپذیر است؛ و هیچ جوری هم نمیشود که قدری جمع و جورش کرد اصلا توده مردم و حتی روشنفکران قائل به مرزبندی بین رهبری معنوی شاه و رهبری مادی جامعه نیستند و هر کمبود و انتظاری را مستقیماً از شاه دارند.

مردم ایران همه چیز حتی حساب و کتاب و کتاب کشور را بر عهده شاه میدانند همین شعار

**کشور که شاه ندارد حساب و کتاب ندارد** گویای انتظارات نامحدود و وسیع مردم از شاه است. مخبر السلطنه هدایت نوشته است:

دیدم مردی که چند نان زیر بغلش بود مرتباً به شاه فحش میداد علت را پرسیدم گفت؛ اگر شاه هست چرا باید نانوا بمن نان کم بدهد.

زنده ترین شعار و ایرادهای فراگیری که در ۴۰ سال گذشته جریان داشته همین است که چرا شاه (رضا پهلوی) کاری نمیکند، ماهیت این شعار و اعتراض ناشی از فرهنگ رهبری ماست؛ حتی یکبار هم نگفته ایم <چرا خودمان کاری نمیکنیم> و یا چرا فلانی که اسم و رسمی هم دارد کاری نمیکند.

اعلیحضرت در پیام نوروزی سال ۱۳۸۵ میفرمایند:

<سرزمین ایران مهد تمدن جهان و ایرانیان پایه گذار فرهنگ آزاد اندیشی و انسان گرایی بوده اند فرهنگی که با خشونت انسان ستیزی و بیگانه پرستی همخوانی و پیوندی ندارد آنچه که امروز بر سرزمین ما حکمفرماست خالی از هویت و ملیت ایرانی است.....>

این فرهنگی که اعلیحضرت بدرستی از آن تجلیل میفرمایند، درخشش آن بر پایه شاهنشاهی ایران - تداوم سلطنت؛ و باورهای اصیل ایرانی نسبت به رهبری شاه است، نمیشود رهبری شاه را در این فرهنگ و الای ایرانی و مسیر تاریخی آنرا به خود محوری و یا خورده شیشه و امثال آنها تعبیر کرد و خواهان رهبری دسته جمعی مورد نظر اعلیحضرت شد؛ دلیل این نمیشود اول این است که درسی و چند سال گذشته بارها برای رهبری دسته جمعی کورس برداشته شده و بجائی نرسیده و اکنون هم جز اتلاف وقت و وسعت یافتن دایره اتهامات ثمری نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

اگر بزرگم تلغین های داریوش همایون، روحیه رهبرگرایی، رهبری شاه نا مناسب و یا خورده شیشه دارد همین است که هست و تغییر آن در حد وامکانات فردی نیست. فرهنگ ملی و ستون های ساختاری جامعه را افراد نساخته اند، زمان و نسل ملتها ساخته است، اینجوری نیست که کسی بخواهد آنرا تغییر بدهد.

**بنظر میرسد برای فروپاشی ایران، تلاش برای قلع و قمع رهبری شاه میتواند یک نظریه کار ساز باشد.**

۱ - این بند مرا یاد گفتگویم در همان سال نخست پس از شورش انداخت که در بحثی که با دکتری که گرایش توده ای داشت گفتم: تک تک ایرانیان بسیار خوب هستند ولی مرده شور ترکیبشان را ببرند. -- زیرا ایرانیان در کار دسته جمعی ناتوان و کم هستند کسانی که کار تیمی را خوب میدانند، این است که ایرانیان در ورزش های تکی بسیار موفق ولی در کار تیمی با وجود مربی های غیر ایرانی باز هم نا موفق هستند. ح-ک

رهبرگرایی، جوهر و سرشت بشر (طبیعت) است؛ خداشناسی که تقریباً پایه همه ادیان است و یا بت پرستی ریشه اش از صفت رهبر گرایی است. انتخابات کشورها معنائی جز انتخاب رهبر ندارد؛ نمیدانم چرا اعلیحضرت به مسئله رهبری شاه گیر داده اند!

### سابقه سیاسی رهبرزدائی شاه

فکر نکنید که فکر طرد رهبری شاه یک ایده مترقی است، که سرزبانها و مورد تلقین به اعلیحضرت شده است.

دکتر سیروس غنی مینویسد:

**\* \* \* از انقراض صفویه در قرن ۱۸ قدرت های خارجی نوعی فرهنگ سیاسی در ایران پدید آوردند که مخالف تمرکز قوا در دست یکنفر حتی نهاد سلطنت بود. (صفحه ۳۵۳)**

**\* \* \* پرسی لرن و وزیر مختار انگلیس، در ایران در تاریخ دهم ژانویه ۱۹۲۳ به نایب السلطنه هندوستان نوشته است:**

**<حقیقت تاریخی این است که ایرانیان روحا و اخلاقا مجذوب پادشاهان هستند.>**

مفهوم اجرایی برداشت درست پرسی لرن این است که روح و روحیه ایرانیان متأثر از پادشاهان است اگر پادشاه نباشد ملت ایران جسم بی روح است و با جسم بی روح هم هر کاری میتوان کرد.

چرا خارجیان نگران رهبری شاه هستند؟ زیرا آنها میدانند که با وجود رهبری شاه نمیتوانند بر ایران مسلط گردند و نیز خوب میدانند که جامعه ایرانی که به رهبری عادت دارد در غیاب رهبری شاه بطور حتم تحت مهمیز رهبری آخوندی که حاضر به هرگونه تمکین است در خواهد آمد که دیدیم در شورش ۵۷ از این قاعده استفاده شد.

### تاسی طرح هنری پرشت

تولید طرح هنری پرشت یک ابتکار فوق العاده ای برای وزارت خارجه آمریکا نبوده است؛ درس هر ورق تاریخ ایران است که اهمیت نقش رهبری شاه را بازگو میکند؛ لذا برای حفاظت از جمهوری اسلامی، توقف برنامه های پیشروانه دوران شاهنشاه ایران، توقف امر رهبری شاه و اصولاً جلوگیری از تداوم سلطنت مهمترین کاری است که میتواند دیدگاه و منافع سیاسی آنها را تامین کند.

### قدیمی ترین تلاش برای محور رهبری شاه

در کتاب خاطرات علم آمده است:  
شرفیاب شدم، سپس نگرانی سفیر آمریکا در مورد روحانیون را شرح دادم، و اینکه طبق گزارش های محرمانه که به او رسیده خیال دارند از شاه تقاضا کنند که شعار خدا- شاه - میهن به شعار خدا - میهن - شاه تغییر کند، شاه گفت این مرد سفیر حرف مهمتری از این نداشت که مطرح کند؟<sup>۲</sup>

۲ - شاید واژه «سفیه» بجای سفیر مناسب تر میبود. سفیر آمریکا چه حقی داشته در مسائل داخلی ایران چنین فضولی بکند؟ ح-ک

تیرشید= چهارشنبه، ۰۷/۰۳/۲۰۱۸ برگ ۷ از ۷ تفکرات فلسفی اعلیحضرت -گفتگو با خلجی ۷ - امیرفیض- حقوقدان  
ملاحظه میفرمائید از قبل از شورش ۵۷ آمریکا در فکر زمینه سازی برای متحول ساختن موقعیت شاه بوده است، این زمان حدودا سه سال قبل از طرح هنری پرشت است.

آری از نظر شاهنشاه ایران، در خواست سفیر آمریکا درخواست مهمی نبوده است ولی آمریکائیا میدانستند که تزلزل موقعیت شاه حتی در یک شعار آشنای مردم یعنی همه چیز و هیچ چیزی مهمتر از آن نبوده است.

\*\*\* ماموریت هایزر، به اینکه <سلب وفاداری ارتشیان از شاه> امری حساب شده و دنباله درخواست سفیر آمریکا از شاه قابل بررسی است و همه آنها دانه های زنجیری است که به طرح هنری پرشت ختم شده است.

\*\*\* در خارج از ایران برای اولین بار حمله به رهبری و موقعیت شاه در سال ۵۹ صورت گرفت؛ یعنی کمتر از یکسال بعد از تاریخ تصویب طرح هنری پرشت؛ در آن سال در مقابل چشمان حیرت زده همه ایرانیان سپهبد روحانی مسئله فرماندهی شاه را بر نیروهای مسلح برای اولین بار زیر سوال برد و در مقاله مفصل در روزنامه پست ایران شماره ۲۳ سال ۵۹ بر نقش شاه بر ارتش قلم بطلان کشید این مقاله آنقدر غیر قابل انتظار بود که سردبیر روزنامه پست ایران هم اظهار حیرت کرد.

\*\*\* بلافاصله بعد از سپهبد روحانی ارتشبد جم در مقاله ای **شعار خدا- شاه - میهن را شعار احمقانه ای نامید که تقلید از اطریشی هاست.**

(علاقمندان به موضوع مقاله جم به سنگراول شهریورماه ۷۷ شماره ۲۸۶+۳۳۲ رجوع فرمایند)

\*\*\* بعد از سپهبد روحانی و جم نوبت سر تیپ اسد بهبودی، و معین زاده و غیره رسید.

یک نگاه اجمالی به سیر تلاش برای تحول نزولی در موقعیت شاهنشاه در افکار و باور عمومی که آغاز آن بوسیله سفیر آمریکا شروع شد تا طرح هنری پرشت که قاطعانه در توقف تداوم سلطنت برآمد نشان از یک پیوستگی سیاسی همه جانبه برای محو موقعیت شاه در جامعه ایرانی بوسیله آمریکا بوده است.